

- معناهای تازه در بافت قدیمی** /نگاهی به مجموعه شعر «سلوک باران» اثر مصطفی محدثی خراسانی
- غزل‌های دیروز و خاطرات تلخ و شیرین** / یادداشتی بر «در غبار خویش» گزیده اشعار عبدالله صالحی سمنانی
- آقای دبیرکل** / درباره کتاب «سید عزیز» نوشته حمید داوودآبادی

نگاهی به مجموعه شعر «سلوک باران» اثر مصطفی محدثی خراسانی

معناهای تازه در بافت قدیمی

الف.م. نیساری: مصطفی محدثی خراسانی از شاعران نسل بعد از قیصر امین پور و سیدحسن حسینی و حسین اسرافیلی است که در حوزه هنری فعال و پابرجا بودند. وی مدتی نیز سردبیری «ماهنامه شعر» حوزه هنری را بر عهده داشت. مصطفی محدثی خراسانی از چهره‌های شناخته‌شده بین شاعران انقلاب و شاعران آیینی است که سال‌هاست غزل می‌گوید و رباعی و ترانه و البته در قالب‌های دیگر هم طبع آزمایی کرده است. وی بیش از یک دهه است که شعرش به لحاظ زیبایی‌شناسی و اندیشه، از سطح قابل توجهی برخوردار شده است. حال علت این جهش چه عامل و عواملی بوده، چندان معلوم نیست. شاید بتوان گفت وی نزدیک به ۲ دهه از شاعری خود را صرف سرودن شعرهای بیشتر متوسط و تقریبا خوب کرد اما در دهه چهارم از شاعری او کمتر به شعری برمی‌خوریم که حداقل خواندنی نباشد. مجموعه شعر «سلوک باران» در ۷۶ صفحه توسط انتشارات سورهمهر منتشر شده است. این مجموعه شامل تعداد کمی رباعی، دوبیتی و چند مثنوی و تعداد چشمگیری غزل است.

در رباعیات این دفتر، به رباعیات معمولی که نوع ترکیباتش به گوش‌ها و چشم‌ها آشناست برمی‌خوریم و اگر نمی‌گوییم تکراری، از آن رو است که تا حدی با زیبایی‌های بیانی و زبانی و نوعی تضاد خوب اما نه‌چندان تازه درآمیخته است؛ آنجا که «خران خزان

می‌پژمرد و شاداب‌تر از بهار می‌آید».

«در پرده‌ای از غبار، می‌خندیدی

با دایده اشکبار، می‌خندیدی

با آنکه تو را خزان خزان پژمردند

شاداب‌تر از بهار، می‌خندیدی»

و در رباعیات دیگر، به تشبیهات تازه‌ای که تخیل را تازه نشان می‌دهد و نیز نوعی تشخیص انسانی بخشیدن به «یاکرم» و

«چشم» که درچاپ بیم و امیدند و شرمنده و ناخوانده‌اند و این یعنی مجموعه‌ای از این حرف‌ها و کارها توانسته به رباعی ذیل، شکلی امروزی‌تر و تازه‌تر ببخشد: «ماییم و امید و بیم، در چشمانت فوجی همه یاکرم، در چشمانت شرمنده پاسخیم اگر می‌رسی سرمنده پاسخیم اگر می‌رسی ناخوانده چه می‌کنیم، در چشمانت دوبیتی‌های این دفتر هم شبیه ۹۹ درصد از دوبیتی‌هایی است که در چند دهه اخیر چاپ شده است. اما مصطفی محدثی خراسانی در غزل– چه قبل از اینکه به این درجه از کمال برسد و چه امروز که در غزل صاحب‌حکام است– همواره شعرش برای خواندن

داشت. یعنی از غزل‌های خواندنی‌تا غزل‌های ماندنی. به غزل ۵ بیثی پشت جلد کتاب توجه کنید، آنچه را که در شعرهای کوتاه رباعی و دوبیتی نمی‌بینید، اینجا مشاهده می‌کنید؛ نوعی

مصطفی محدثی‌خراسانی در غزل– چه قبل از اینکه به این درجه از کمال برسد و چه امروز که از غزل‌سرایان صاحب‌کلام است– همواره شعری برای خوانند داشت. یعنی از غزل‌های خواندنی‌تا غزل‌های ماندنی؛ نوعی کلام شاخص که اگر چه تا حد زیادی شبیه زبان شعر شاعران دیروز و گذشته‌شده است اما ظرایف و لطایفی دارد که در کنار صلابت و فصاحت و شیوایی کلام، غزلش را برجسته می‌کند

مظهر اگر می‌ژیی و چند صیاحی دوریم منتظر باش که باز اول آبان هستیم ما که گرم از نفس روشن تابستانیم حال در سردی شب‌های زمستان هستیم»
غزل «عطش سوخته» و ۲–۳ غزل دیگر در میان غزل‌های متنوع این دفتر، خود را به لحاظ لفظ و معنا، صورت و محتوا به یک یگانگی و هارمونی برتری رسانده است. تا آنجا که اگر چه به لحاظ ساختاری (غزل چون روایی نیست)، ابیات هر کدام دارای یک ساختارند اما ابیات به صورت نامرئی و حتی مرئی به گونه‌ای یکدیگر را جذب می‌کنند: «تشنه لطف تو را جرعه آبی نرسید

ما سلامی به تو کردیم و جوابی نرسید

پنجره سهم حریفان شد و بر این دیوار

به نگاه من بی‌خاطره قابی نرسید

یادداشتی بر «در غبار خویش» گزیده اشعار عبدالله صالحی سمنانی

غزل‌های دیروز و خاطرات تلخ و شیرین

اول این گزیده اشعار شامل غزلیات صالحی است که تقریبا ۲ برابر بخش دوم است که شامل قصاید و مثنوی‌هاست. از مقدمه مهرداد اوستا هم چند سطری در معرفی شاعر می‌آوریم و پس از آن، خود به این گزیده اشعار می‌پردازیم. جناب مهرداد اوستا به‌رغم زبان و احترام روزگار دیروز می‌فرماید: «اینک از من خواسته‌اند در تذکره حال و کار شاعری که در انسانیت و بزرگواری او داستان‌های می‌توان زد و در هنرش که اقتدار او را در بیان مفاهیم بلند و معانی والا می‌رساند بتوان سخن‌ها گفت.

مردمی و آزادیگی شاعر ما، صالحی، یکی از واقعی‌ترین امتیازهای او است…»

زبان و فضای غزل‌های «در غبار خویش» صالحی سمنانی، زبان و فضای شعر قدیم را تداعی می‌کند اما با این تفاوت که شاعرانی همچون صالحی، یک‌نوع‌عصبانی در شعر خود دارند که ایشان را از دیگر شاعران کهن‌سرا جدا می‌کند. این عصیان در واقع به‌واسطه همین ذات عصبانی خود، تغییرپذیر است و طبیعی است که هر تغییریی سبب تازگی هم خواهد شد

اقتدا به سخن استادانی همچون سعدی و حافظ کاری است که تنها از یک شاعر بزرگ برمی‌آید. در حالی که غزل سعدی بیان شکوهای است عاشقانه و صالحی همان وزن، قافیه و ردیف را با بیانی رندانه استقبال کرده است. غزل با مطلع: «هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر که من از دست تو فردا بروم جای دگر» بسیاری از شاعران را برانگیخته است تا به اقتضای غزل شیخ برخیزند و هیچ‌یک از عهده‌برنمایند؛ لیکن به روزگار ما ۲ شعر– یکی عماد خراسانی، غزل سرای بزرگ و شوریده روزگار، و استاد صالحی – است که هر دو در اقتدا به شیخ اجل نیکو از عهده برآمده و غزل مشهور عماد با حسن مطلع شیوایش بدین‌گونه آغاز می‌شود:

«گرچه مستیم و خرابیم چو شب‌های دگر

باز کن ساقی مجلس سر مینای دگر»

و غزل صالحی، که از حسن اتفاق هر دو غزل اشتهار بایسته و درخور خویش پیدا کرده و بارها در مطبوعات انتشار یافته و در رادیو و تلویزیون توسط سرشناس‌ترین خوانندگان خوانده شده است.» اینک آن غزل عبدالله صالحی سمنانی:

«غمش غزل غمی بر سر غم‌های دگر

ده به شادی غم او دو سه مینای دگر

آشبان کرد غمت در دل بی‌کینه ما

چون ندیده به جهان خوش‌تر از این جای دگر

سرسری نیست مرا عشق که با یک دو عتاب

گیرم از تو دل و بندم به دل‌آرای دگر

جز شرابی و کتابی و تو و طرف چمن

ز خدایم، به خدا نیست تمنای دگر

عهد کردم که دگر می‌نخورم در همه عمر

به جز از امشب و فرداشب و شب‌های دگر

زین جهانم چه ثمر بود به جز غم که دهی زاهد! وعده بیهوده به دنیای دگر!»

زبان و فضای غزل‌های «در غبار خویش» صالحی سمنانی، زبان و فضای شعر قدیم را تداعی می‌کند اما با این تفاوت که شاعرانی همچون صالحی، یک‌نوع‌عصبانی در شعر خود دارند که ایشان را از دیگر شاعران کهن‌سرا جدا می‌کند. این عصیان در واقع به‌واسطه همین ذات عصبانی خود، تغییرپذیر است و طبیعی است که هر تغییری سبب تازگی هم خواهد شد. از این رو در غزل‌های شاعران کهن‌سرای بزرگی همچون شهریار و عماد خراسانی ناخوسته ما تازگی‌هایی می‌بینیم که این تازگی‌های برآمده از عصیان‌های شاعرانه، تداعی‌کننده شعر بزرگانی همچون مولانا، خیام، سعدی و حافظ است و همین عصیان در روزگار نوین امروز خواستنی و دوست‌داشتنی می‌شود. وقتی عماد خراسانی می‌گوید: «پیش ما سوختگان مسجد و میخانه یکی نست»، مخاطب احساس می‌کند یکی از شاعران بزرگ گذشته آن را سروده است. ویژگی برشمرده یکی از امتیازات بزرگ این دسته



بس که وسواس در اندیشه

حق جویم بود

عطش سوخته من به سرابی

نرسید

آنچنان گرم رقیبان شدی ای گل که به ما

فرست سرزدنی در دل خوابی نرسید

معنی ما که غریب است بماند، حتی

لفظ ما نیز به تعلیق کتابی نرسید

با نگاهی، غزلی می‌شوم آینه‌تبار

گرچه از شعر به من بهره نابی نرسید»

در غزل بالا نیز اگرچه اغلب ترکیب‌ها در بافت بیانی و زبانی قدیمی است اما در معنا و مفهوم تازگی‌هایی را القا می‌کند که شاعرانه است؛ بیشتر شبیه شاعری قدیمی که سعی دارد در آن بافت و فضا، تازگی‌هایی بیافریند؛ مثل «پنجره سهم رقیب شد و دیوار قاب من بی‌خاطره که قابی هم ندارد» و نیز تعبیری چون «تعلیق کتاب» و «بهره ناب» و… .

غزل «چراغ آینه» هم از جمله غزل‌های خوب این مجموعه است که تازگی‌هایش را بیشتر در نوع معنا و تازگی ناب معنا می‌جوید و حتی در مطلع غزل با بیان سریع و بی‌واسطه «جان آمدی» که معنا جانی دیگر می‌دهد و سپس با بیان اینکه: «جان آمدی و من به‌جز این تن نداشتم»، انگار با این بیان می‌خواهد به کسر و کوتاهی طبیعت در مقابل عظمت انسان اشاره کند که یعنی: اگر این انسان جان داشت، دریغ نمی‌کرد؛ اگر چه در ظاهر امر، دادن تن همان جان است اما داشتن تن و حضور قاطع آن در مقابل جانی که زلال است و نور است اما تو ناری، چرا که تن داری و… این حرف دیگری است. بعد در ادامه این نداشتن، انسان که همت و بخشندگی خود را می‌خواهد در لافافه نشان دهد، نداشتن‌های جزئی و کوچک دیگر در توجیه این فلسفه صف می‌کشند و غزل را به

انسجافی معنایی می‌رسانند:

«جان آمدی و من به‌جز این تن نداشتم

هستی نداشت یا نه فقط من نداشتم

از شاعران است که تعدادشان بسیار کم است، اگرچه بعد از انقلاب، به‌واسطه احیای غزل، بر اینن تعداد (در کنار سرایندگان غزل امروز و غزل نو) تا حدی افزوده شده است. به‌نظر من، این دسته از شاعران (شاعرانی نظیر عماد و صالحی و…) در صورتی می‌توانند به محبوبیت و مخاطبان خود بیفزایند و در کل موج‌تر از پیش در شعری امروز جلوه کنند که علاوه بر حضور عصبیانی شاعرانه خود، به شیوه خود و در فضای خود و متناسب با آن فضا، نو‌گرایی‌هایی را ارائه دهند. ما اینک در گزیده اشعار «در غبار خویش» عبدالله صالحی سمنانی، کم‌وبیش به دنبال این دسته از غزل‌ها و ابیات می‌گردیم؛ اشعار و ابیاتی که عصبیاتی‌اند یا حداقل پرشور و نو هستند:

«ز آن خواهم که بر بالین من روزی گزار آرد

که تا بیند ز هجرانش چه بر من روزگار آرد

از آن دل بسته‌ام بر زندگی با این همه غم‌ها

که او را روزگارم شاید از تو در کنار آرد

به حسن خوی من ای گل، که صدها همچو تو گردون ز یک سو می‌دهد بر باد و دیگر سو به بار آرد…»

با این غزل که اگر چه نه چندان عصبیانی است اما غزلی پرشور و نو است و مخاطب امروزی اهل دل را نیز برای لحظه‌هایی در گیر خود می‌کند:

«در عذابم گه ز خود، گاهی ز یار خویشتن

از تو نامم یا از خود، با روزگار خویشتن

دارم امید و زان‌وفزاین دوستان بی‌وفتا

بینوا من، کز خزان جویم بهار خویشتن…»

در مقابل این دسته از اشعار عصبیانی و شاید عاشقانه

بی‌پروا، در اشعار و حتی غزلیات شاعرانی نظیر صالحی به آثاری برمی‌خوریم که بیشتر نظم گذشته تا شعر؛ شعرهایی که نگاه نیز مثل معلم‌ها، بیشتر در حالت نصیحت‌کردن مردم‌ندا مانند اینگونه غزل‌ها:

«چه حاصلی بود آن علم و پارسایی را

که از سرت نبرد باد خودستایی را

خلاف آرزوی خود ز چشم می‌افتد

هر آنکه شیوه خود کرد خودنمایی را…»

غزل‌های صالحی ثابت می‌کند او شاعری است در حد و اندازه‌های عماد خراسانی و مهرداد اوستا و دیگر بزرگان معاصر که شیوه و زبان شعر گذشته را با نوآوری‌های مختص خودشان در همان چارچوب نگاه و فضا ترسیم می‌کنند؛ شاعرانی که نه تنها هنگام غزل گفتن برای یار و معشوق، جان مخاطبان‌شان را به شور و شیدایی و شیرینی می‌کشاند، بلکه آن هنگام هم که از آزادی سخن می‌گویند، باز آن شور و شیدایی و شیرینی در غزل‌های‌شان دیده می‌شود؛ انگار که معشوقه جان و جهان‌شان یکی است!

«ز شیرین گفتی و آن خواب شیرین یادم آوردی

چه شادی‌ها به یاد این دل ناشادم آوردی

به چرم دادخواهی‌ها ز حصن امن و آرامش

در این غرقاب وحشت‌آور بیدادم آوردی

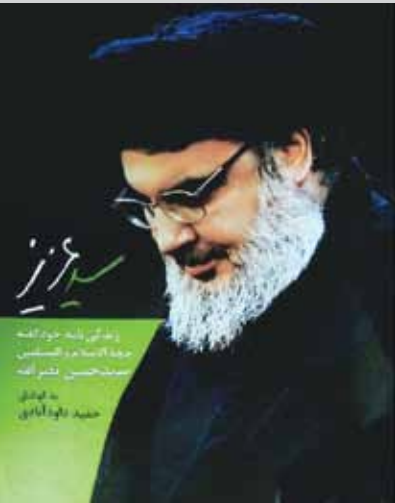
سخن کنج قفس دور از چمن می‌شد فراموشم

ز آزادی سخن گفتی و در فریادم آوردی…»

چهارشنبه ۲ بهمن ۱۳۹۸
وطن امروز | شماره ۲۸۶۹

[شعر و ادب]

نکاه



درباره کتاب «سید عزیز» نوشته حمید داوودآبادی

آقای دبیرکل

[مهدی خدادادی]

آشنایی با شخصیت انسان‌های بزرگ در هر عصر و دوره‌ای برای عامه مردم جذاب بوده و هست و این جذابیت با همخوانی جهان‌بینی و منش فکری آن شخصیت بسا مخاطب دوچندان خواهد شد. با شکل‌گیری انقلاب اسلامی در ایران، هم‌زمان با تاسی از حرکت اسام راحل، حرکت‌هایی در نقاط مختلف جهان در این‌باره شکل گرفت که به جرات مهم‌ترین این تحرکات در لبنان و به‌وجود آمدن حزب‌الله لبنان بود. حرکتی جهادی با الگوبرداری صحیح از جریان انقلاب اسلامی که منشأ اخیر و برکت فراوانی در منطقه خاورمیانه شده است.

کتاب «سید عزیز» نوشته خاطر‌نویس و مستندنگار نام‌آشنای ادبیات دفاع‌مقدس، حمید داوودآبادی با نگاه به اهمیت موضوع حزب‌الله لبنان به زندگی دبیرکل حزب‌الله لبنان یعنی سیدحسن نصرالله می‌پردازد و در کنار بیان خاطرات فردی شخص دبیر کل، نگاهی خوب و مفید به تاریخچه شکل‌گیری حزب، مقتضیات زمان و تأثیرات آن بر شکل‌گیری حزب، نقش حزب در لبنان، منطقه خاورمیانه و جهان اسلام و در مقابله با رژیم منحوس صهیونیستی، توان نظامی و پشتوانه مردمی و فکری حزب و معرفی فرماندهان و افراد شاخص و شهدای آن از بدو تشکیل تاکنون دارد.

کتاب پیش‌رو حاصل مصاحبه آقای حمید داوودآبادی با شخص دبیرکل حزب‌الله لبنان است؛ اقدامی با انگیزه‌های کاملاً شخصی و بدون هیچ توجیه حمایت مادی و معنوی ارگان‌ها و سازمان‌های دولتی. نویسنده در سومین ملاقات خود با سیدحسن نصرالله در سال ۱۳۷۷ سعی داشته مخاطبان را با اوضاع و احوال و روحيات شخصی وی آشنا کند. داوودآبادی با همکاری دوست لبنانی‌اش «موسی احمدقصیر» طی ۲ جلسه و در مجموع با حدود ۶ ساعت مصاحبه ویدئویی مطالب این کتاب را جمع‌آوری کرده و با قلم خویش به زیور طبع آراسته است، اثری که مورد توجه مقام معظم رهبری قرار گرفته و معظم‌له جمله‌ای را بر نسخه اول این کتاب مکتوب می‌دارند: «هر چیزی که مایه شناخت و تکریم بیشتر آن سید عزیز شود، خوب و برای من مطلوب است.»



نویسنده با استفاده از تکنیک خودنگاشت (روایت از زبان اول شخص) امکان ارتباط بهتر مخاطب با قهرمان کتاب را فراهم می‌کند و گام به گام او را با تحولات در شخصیت و مقاطع مختلف زندگی سیدحسن نصرالله آشنا و همراه می‌کند. البته گاهی عدم رعایت تقدم و تاخر تاریخی بیان بعضی مطالب موجب سردرگمی مخاطب در درک مطالب می‌شود که به علت موردی بودن آن می‌توان از آن چشم‌پوشید، چرا که شاید بتوان گفت تنها اثری است که با زاویه دید متفاوتی، زندگی این شخصیت برجسته سیاسی پرداخته است. «در خانواده ما، هیچ فرد روحانی‌ای وجود ندارد. نه‌تنها در خانواده خودمان، بلکه در سنه، چهار نسل پدرم و پدر بزرگم و پدرسزرگ پدرم و پدرسزرگ پدرم هیچ روحانی‌ای نبود ولی از فامیل مادرم عمویش روحانی سیدی بود و عکسش در خانه ما بود و من از همان کودکی دوست داشتم همچون آن سید، در حوزه علمیه درس بخوانم و روحانی شوم… وقتی در روستایی بودیم که تمام جوان‌هایش کمونیست بودند، من شب‌هنگام و وقت خواب فکر می‌کردم چه کنم که جوانان روستای‌مان به اسلام متعهد و اهالی روستای ما متدین شوند. به این می‌اندیشیدم که چگونه باید در لبنان یک حکومت اسلامی اقامه کنیم.»

کتاب «سید عزیز» به کوشش قلم حمید داوودآبادی نگارش و توسط نشر بازهر(اس) چاپ و روانه بازار نشر شده و با توجه به استقبال مخاطبان تاکنون ۸ نوبت تجدید شده است.

پیامک خوانندگان

۱۰۰۰۲۳۳۱